

اتحاد برای همه پرسی

ترجمه فصل ۲ - ایران بر چهار راه تاریخ از کتاب «نسیم دگرگونی» بقلم رضا پهلوی

<http://www.rezapahlavi.org/book2/>

- بیش از دو دهه حکومت دینی و آشفته‌گی و نابسامانی اقتصادی، ایرانیان را برانگیخته است که به هیچ چیز کمتر از یک مردم‌سالاری تمام‌عیار عرفی راضی نشوند. برآستی که هیچ نسلی در تاریخ ما به این درجه از بلوغ سیاسی نرسیده بود.

- این نسل، با نسل من تفاوت دارد. عذاب بزرگی را تحمل کرده است و با جنگ و سرکوب سیاسی و از دست دادن امکانات اقتصادی و حیثیت بین‌المللی خویش، قیمت گزافی را پرداخت کرده است.

رژیم ملایان در یک بحران عمیق گرفتار شده و در نهایت، به بن‌بست خواهد رسید. جا به جا کردن چند وزیر در یک کابینه یا دست زدن به اصلاحات ظاهری، دردی را درمان نمی‌کند. تغییر و تحول در ساختار رژیم، باید بنیادی و عمیق باشد؛ به عبارت دیگر، طرد یک سیستم مستبد و تک‌سالار و جایگزین کردن آن با نظامی فراگیر و مردمی و بدور از ترفند و ریا.

نیروهای سکولار و غیر دینی، در زمان شکل‌گیری و ترقی خود، با مشکلاتی روزافزون از قبیل مقاومت، خشونت و خونریزی مواجه می‌شوند. بدون هیچ اصول و تبعیضی، روزنامه‌نگاران و اهل قلم را به زندان می‌اندازند، روزنامه‌ها را یکی پس از دیگری توقیف، دگراندیشان را ارباب، منتقدان را ساکت،

دانشجویان را مضروب و شکنجه و مخالفان را سر به نیست می‌کنند. شورش و اعتراض در سرتاسر کشور صورتی روزانه درآمده است. آشوب و بی‌نظمی اقتصادی هر روز وخیم‌تر می‌شود؛ در حالیکه بسیاری هنوز بی‌کارند و آنانکه اشتغال دارند، باید برای امرار معاش، چندین شغل دیگر هم دست و پا کنند. در کساد بازار کار و در نبود کارهایی که درخور تحصیلاتشان باشد، در قیمت سرسام‌آور مسکن، جوانان ما، در کنار پدران و مادرانشان، از شعارهای پوچ انقلابی خسته شده و برای راه‌حلی واقعی بی‌تابی می‌کنند. کوتاه‌سخن، بیماریهای اقتصادی و سیاسی، ابر تاریک نومیدی را به سرتاسر ایران کشانده و آینده‌نسلی بی‌گناه را به خطر انداخته است.

این شکست‌ها و ناکامی‌ها، سیاست خارجی ایران را هم تحت تاثیر قرار داده‌اند. طبقه‌بندی و رفتار با ایران به منزله «کشوری یابی»، موجب سرافکندگی و تحقیر ملی ما ایرانیان شده است. انقلاب، به تفصیل، نوید استقلال ایران و خلاصی از فشار و تاثیر بیگانگان را می‌داد، ولی در واقع ایران، در طول تاریخ معاصرش تا این حد نسبت به فشار دولت‌های بیگانه، آسیب‌پذیر نبوده است.

متأسفانه، بزرگترین ضربه به افکار مذهبی و معنوی ما، از جانب رژیم می‌وارد شد که خود را حامی ارزشهای اسلامی وانمود می‌کند - رژیم می‌کند که با ادغام دین و سیاست، به استقرار هیچیک از آن ارزشها کمکی نکرد. با این کار، ملایان، نه تنها خود و ملت ایران را آسیب‌پذیر کردند، بلکه هر احترامی را که مردم برای سیاست و دین داشتند، یکباره از میان بردند. بسیاری از ایرانیان امروز، ملایان و نهاد دین را مقصر شمرده و سرزنش می‌کنند. روحانیان که زمانی مورد احترام آحاد جامعه بودند، امروز به منفورترین قشر اجتماع مبدل شده‌اند. بارها و بارها، من نومیدی بسیاری از روحانیان را شنیده‌ام - روحانیانی که از همان ابتدای کار با حکومت دینی سازگاری نداشتند. اینان از بی‌اعتبار شدن معیارهای دینی، از دست رفتن احترام و اعتبارشان و نابودی حرمت آن نهاد، گله‌مند و دل‌آزرده بودند. حتی تنی چند از ملایان انقلابی نیز، در گفتگوهای خصوصی خود با من، همین نکات و حقایق را بازگو می‌کردند.

سیستم سیاسی، بطور کل، اعتبار و مشروعیت خود را از دست داده است. ملایان حاکم، به خوبی از ابعاد بحران، خشم و انزجار مردم و حدود توان و قدرت خود آگاه هستند. رژیم، با فشارهای روزافزون عمومی رو در روست. مردم کلافه‌اند و جمهوری اسلامی دیگر نمی‌تواند در پشت عذر و بهانه‌های پوچی مانند «توطئه استکبار جهانی» پنهان شود. دیگر بهانه معقولی برای ناتوانی رژیم در بازسازی معیارهای پیشرفته زندگی وجود ندارد - معیارهایی که پیش از انقلاب ایرانیان از آنان بهره‌مند بودند. معمای غیرقابل حل ایران مسئله لباس و حجاب نیست بلکه حل مشکل بیکاری و مسکن است، بالا بردن الگوهای بهداشتی و آموزشی ست، و سرانجام، از میان بردن شکافهای اجتماعی میان «دارا» و «ندار» است. کوتاه سخن، مسائل ما در مورد شایستگی و آبرومندی و حرمت زندگی انسانی ست.

پیروزی انتخاباتی و غیرمترقبه آقای خاتمی در دوم خرداد ۱۳۷۶، بعنوان نمودار اولین شکاف در بطن رژیم، نقطه عطفی بود برای جمهوری اسلامی. رای مردم در حقیقت نه برای شخص او، که برای یک

سمبل بود، سمبلی که نمایانگر یک انشعاب در میان رژیم بود. رای به جناحی بود که در ظاهر خود را متمایل به اصلاحات و ترقی خواهی وانمود می کرد. با وجودیکه کارنامه آقای خاتمی در چهار سال اول ریاست جمهوری، ترازنامه‌ای مملو از وعده و وعید است، انتخاب دوباره او به آن سمت، آنهم با درصد کمتری از پشتیبانی عمومی، بر پایه ترسی منطقی صورت گرفت که مبادا گزینه های دیگر ضریب استیصال و بدبختی را بالاتر ببرند.

در دوره گذشته، یعنی در سال ۱۳۷۲، مردم بصورت فعال در گزینش هاشمی رفسنجانی، سلف آقای خاتمی، شرکت نداشتند. مردم نسبت به مزایای شرکت در روند انتخابات، بدگمان بودند. باور بر این استوار بود که رژیم، کاندیدای خود را از پیش دست چین کرده و احساسات و آرا ملی را نادیده خواهد گرفت. ولی در ۱۳۷۶ و مجددا در ۱۳۸۰، مردم فرصت کوتاهی یافتند تا افسار امور را در دست خود گرفته، پیامی روشن و واضح نه تنها به گردانندگان رژیم که به جهانیان نیز برسانند که مردم ایران دیگر مطیع و تسلیم پذیر نخواهند بود و در راه از میان برداشتن موانعی که حکومت دینی در مسیر اصلاحات قرار داده بود، از هیچ کوششی فروگذار نخواهند کرد. بنابراین، انتخاب خاتمی، با وجود محدود بودن گزینه‌ها و انتخاب میان بد و بدتر، در حقیقت ابراز عدم اعتماد مردم نسبت به دستگاه حکومتی بود.

از یک دید، انتخابات سال ۱۳۷۶، گامی در جهت مثبت بود. خاتمی، به مراتب لیبرال تر از پیشینیان خود بود و در نظامی کاملاً بسته و خفقان آور، زنگ نداها و افکار محبوبی را به صدا در آورد. ولی آنچه که او به آن رنگ اصلاحات زد، تنها ظاهر سازی و تزیین نظام ملایان بود. خاتمی قصد نوسازی و بازسازی حکومت را در سر نداشت. صرف نظر از ویژگی‌های شخصی خاتمی، او در دوره نخست ریاست جمهوری اش به هیچیک از وعده‌های انتخاباتی خود، جامه عمل نپوشاند. او، نه یک بار که سه بار اکثریت آرا را در انتخابات ریاست جمهوری، شهری و پارلمانی بدست آورد. با وجود این، او در حین آنکه از نداشتن اختیارات گله مند بود، در زمان جنبش دانشجویی و بحرانهای دیگر، همواره جانب ولی فقیه و حکومتگران را گرفته و برای خواست‌های جوانانی که از او پشتیبانی کرده بودند، ارزشی قائل نبود. امروز پس از چهارمین دور انتخابات که به گزینش خاتمی برای بار دوم انجامید، مردم کماکان در انتظار تحقق وعده‌های کهنه شده او هستند و این در حالیست که اکثر طرفداران او، امیدی به توان وی در برآورده کردن آن تعهدات ندارند.

واقعیت آنست که هدف نهائی و اولویت آقای خاتمی همواره حفظ و استمرار نظام بوده است نه تغییر آن. هر کاندیدای غربال شده دیگری هم که از صافی‌ها و فیلترهای این رژیم مستبد می‌گذشت، همان ماموریت به او محول می‌شد.

با چنین ماهیتی، این سیستم ثابت کرده که نه تنها قابلیت نجات را ندارد بلکه ذاتا اصلاح پذیر هم نیست. این نظام در برداشت اش نسبت به قانون گذاری و مسائل مذهبی، شدیداً سخت سر و انعطاف ناپذیر است. تصمیم گیرندگان مردم نیستند و برآورده کردن خواست‌های آنان از هیچ

اولویتی برخوردار نیست، بلکه این تصمیم‌گیری در کف مشتی از ملایان قشری و واپسگرا و مجتهدان متکبر است که اندیشه و ایدئولوژی دستگاه حاکم را بنحوی تعبیر می‌کنند که ضامن استمرار موقعیت شخصی آنان بوده و منافع مالی‌شان را هرگز به خطر نیاندازد.

با این گفته، سازمانهای های مستقر شده و اقتدارگرا، هنوز سد راه اصلاح و مخالف سر سخت آزادی هستند. ساختارهای شبه دولتی و انقلابی، مانند بنیادها، در واقع به نگهداران منافع شخصی مشتی از طرفداران کلیدی رژیم تبدیل می‌شوند که از پست و مقام اجتماعی خود بی‌اندازه سود می‌برند - مقاماتی که در حقیقت نقش میانجی را میان دولت و بازار ایفا کرده و بازار آزاد و بازرگانی مستقل را در نطفه خفه می‌کنند. قوه قضائیه، سرویس‌های اطلاعاتی و ارگانهای کنترل و سرکوب، حتی رسانه‌های دولتی، همه و همه در اختیار اقتدارگرایان قرار دارد. اگر عامل مذهب را لحظه‌ای از این معادله خارج کنیم، حکومت تهران، تفاوت چندانی با یک رژیم کمونیستی نمی‌تواند داشته باشد - حکومتی که تمامی فعل و انفعالاتش، فقط و فقط برای استمرار و ادامه بقا صورت می‌گیرد. این اقتدارگرایان مصمم هستند که هر صدای دگراندیش و مستقلی را در مطبوعات خفه کنند، ولی نویسندگان و روزنامه‌نگاران غیر وابسته، با جرات و شهامتی کم نظیر، انحصار قدرت را از سوی حکومتگران خود کامه، چالش کرده و بنام آزادی مطبوعات و افشای صادقانه کوتاهی‌های رژیم، به مبارزه می‌پردازند.

خوشبختانه، این رژیم هر چه بیشتر سعی در اصلاح خود کند، نیاز بیشتری به فن‌آوران و مدیران فنی پیدا خواهد کرد - مدیرانی که در واقع بزرگترین امید برای تحول و ترقی در ایران فردا هستند، ولی امروز راه بجائی ندارند. تغییر مداوم آیین‌نامه‌ها در کنار فساد فراگیر، سد راه کارمندان لایق شده و آنان را از انجام وظایفشان - دستیابی به اهداف، راه‌حل‌یابی و از میان برداشتن دشواری‌ها - باز می‌دارد.

امروز زندگی تک تک ایرانیان، در سطوحی بسیار بنیادی، تحت تاثیر سیاست‌های خفقان‌آور رژیم از یک سو و تصور دستیابی به دموکراسی از سویی دیگر، قرار گرفته است. بیش از دو دهه حکومت دینی و آشفته‌گی و نابسامانی اقتصادی، ایرانیان را برانگیخته است که به هیچ چیز کمتر از یک مردم‌سالاری تمام‌عیار عرفی راضی نشوند. برآستی که هیچ نسلی در تاریخ ما به این درجه از بلوغ سیاسی نرسیده بود. آنان تمامی پاسخ‌ها را در اختیار ندارند ولی اینجا روند فکری است که از اهمیت خاصی برخوردار است. برخلاف نسل من، تعداد بسیار معدودی هستند یا شاید هم اصلاً چنین افرادی وجود ندارند که مسائل را به صورت «فرض مسلم» بپذیرند. نسل من، از تسهیلاتی چون ابزار کار، دسترسی به آموزش و پرورش مناسب و معیارهای مترقی زندگی، برخوردار بود. ما در سراسر جهان محترم شمارده می‌شدیم و از مناسبات عادی و سودمند بین‌المللی برخوردار بودیم که خطر تهاجم دشمنان را خنثی کرده بود.

این نسل، با نسل من تفاوت دارد. عذاب بزرگی را تحمل کرده است و با جنگ و سرکوب سیاسی و

از دست دادن امکانات اقتصادی و حیثیت بین‌المللی خویش، قیمت‌گزافی را پرداخت کرده است. آنان به نیکی آگاه هستند که دنیای دیگری در ماورای آنان شکل گرفته است و به این نتیجه رسیده‌اند که درب نباید همواره بر همان پاشنه بچرخد. جوانان امروز، آشکارا کوتاهی‌های دولت را بازگو کرده و علت‌ها را جستجو می‌کنند. نا رضایتی موجب شده است که نسل جدید، بیش از پیش به مسائل سیاسی روی آورده و سرنوشت خود را در دست خود بگیرد. در حقیقت آنان به شهروندان مسئول‌تری مبدل شده‌اند.

برای هر روند اصلاح‌طلبانه‌ای که بسوی مردم‌سالاری گام بر می‌دارد، داشتن چنین شهروندانی، از پرارزش‌ترین سرمایه هاست. در چکسلواکی سابق، این اندیشه‌وران و روشنفکران بودند که با رهبری «واسلاو هاول» خواستار تغییر و تحول شدند. در لهستان، این کارگران و طرفداران اتحادیه‌های کارگری بودند که با رهبری «لخ والسا» ندای آزادیخواهی سر دادند. در آلمان شرقی سابق، دل‌کندن و فروپاشی نیروهای امنیتی «استازی» بود که به سرنگونی نظام انجامید. امروز، فضای ایران برای رویدادهائی مشابه و آمیزه‌ای از این راهکارها بی‌اندازه مناسب است، این تنها به خاطر نواندیشی نسلی جدید است - نسلی که از آن بعنوان «نیروی سوم» یاد می‌شود و محور اصلی خواست‌های دموکراتیک‌اش، استقرار سکولاریسم و یک حکومت غیردینی‌ست.

باید بخاطر داشت که مردم، به ندرت به دلیل فقر و بدبختی، دست به شورش می‌زنند. در واقع، زمانی که اوضاع ظاهراً رو به بهبود می‌رود، مردم فشار واقعی را برای تسریع اصلاحات آغاز می‌کنند. دلایل خارجی نیز می‌توانند تأثیری جهت‌بخش داشته باشند. رویداد دردآور ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ که یک حمله تروریستی به خاک امریکا بود، زنگ خطری بود که چهره دنیا را بصورتی مشهود، نه تنها در رویارویی با مسئله تروریسم که در علت‌یابی آن رفتارهای پلید هم، دگرگون کرد. اگر سابقه ممتد رژیم در ترویج افراط‌گرایی و عداوت نبود، تهران به نوعی دیگر مورد قضاوت افکار عمومی قرار می‌گرفت. فشاری که امروز بر رژیم‌های مشابه رژیم ملایان در ایران، وارد می‌شود، خود عنصر دیگری‌ست که رهبری رژیم را به عقب‌نشینی وادار کرده و بهانه جدیدی برای حرکت‌های مبارزاتی در اختیار ایرانیان قرار می‌دهد. امروز روند ظاهری اصلاحات، روزنه‌ایست نا کافی برای فعالیت ایرانیان. دستیابی به مردم‌سالاری به مثابه خیابانی یک‌طرفه نیست و دموکراسی نباید با دیدگاهی زیردست نوازانه، از طرف دولت به مردم ارزانی شود. آزادی و مردم‌سالاری در واقع اعطا کردنی نیست بلکه باید از جانب آنان که خواستارش هستند، گرفته شود. این روندی‌ست که نیاز به شراکت کامل یکایک شهروندان دارد. فراموش نکنیم که این مردم هستند که در نهایت باید ماهیت و کیفیت آنچه را که از حکومت طلب می‌کنند، مشخص کنند.